

سرسختی بیش‌انقلابی و تدبیر حاکمیت انقلابی

مهدی گرایلو

رویدادهای اخیر سبب شد که حتا بسیاری از هواداران حاکمیت در ایران، آن را به یکجور «حکمرانی ناعقلانی» متهم کنند: "قدرتی که تنها به خاطر یک تکه روسری هزینه‌ای چنین سنگین می‌پردازد و حاضر نیست از قانون یا مقررهای که این هزینه را ایجاب کرده است عقب‌نشینی کند، عقل حکمرانی ندارد". این داوری که به طرز سرسام‌آوری در حال گسترش و سرایت است، به‌عنوان یک مختصه‌ی ذهنیت ضدانقلابی از بیخ غلط است. جمهوری اسلامی در مقام تنها حکومت جهان که عقل را در دو تراز متفاوت مفهوم‌پردازی می‌کند، حکمرانی ویژه و منحصربه‌فرد خود را در طول چهار دهه با فنی بی‌نظیر اجرا کرده است. پرهیز نظام از محدود کردن عقل به آنچه در ابزارمندی ذاتی مفهوم جامعه‌شناختی «حاکمیت عقلانی» عمل می‌کند، به معنی انکار فعلیت و ضرورت این جهانی این عقل نیست. پیچیدگی ساختار حاکمیت و قدرت در ایران در این است که به رغم نفی عقلانیت ابزاری به عنوان ذهنیت اهریمنی ایزه‌سازی از جهان طبیعی و انسانی به‌قصد شناخت و سلطه بر آن، می‌بایست همچنان درجه‌ای از آن را در تدبیر امور در قلمروی واقعیت بالفعل به کار بندد.

تصور می‌شود که تعدیل چهارده‌ای چشمگیر پدیدارهایی چون تنظیم پوشش زنان یا دیگر نمونه‌های انتظام و تحدید اجتماعی، فقط برآمد پافشاری یا حتا لجاجت زنان و جوانان، و عقب‌نشینی ناگزیر قدرت در برابر توان‌افزایی آنها بوده است. این برداشت اما بیش از اندازه یکسویه است؛ شیب ملایم روند رواداری‌های اجتماعی در این چهار دهه نشان از نوعی هدایت هوشمندانه از ناحیه‌ای ناپیداتر از آنچه ممکن است در هیاهوی رسانه‌ها یا در گفته‌های قالبی عوامل دخیل در موضوع دیده شود دارد. تعامل یا بده‌بستان نامرئی ساخت قدرت با سپهر رنگارنگی که در مفهوم‌پردازی عقلانیت ابزاری در هیئت مفاهیمی چون «جامعه‌ی مدنی» چیزواره می‌شود، همچون یک ضرورت حاکمیتی در طول این چهل سال همواره در جریان بوده و هدایت آن نیز بیش از آنکه در اراده‌ی این سپهر باشد، در دست حاکمیت بوده است. تفاوتی که در این موضوع میان حکمرانی جمهوری اسلامی و دیگر دولت‌ها وجود دارد این است که قدرت سیاسی در ایران امکان علنی‌سازی این هدایت پس‌پرده را ندارد، زیرا هنوز و به‌رغم همه‌ی لغزش‌های

لیبرالی خود، به دریافتی از عقل پایبند است که به جای شناخت و سلطه بر هستی‌ای یکسره ابژه‌شده و عاملیت‌باخته، تنها در دگرگونی این هستی تحقق می‌یابد. حاکمیت کنونی ایران در طول تاریخ خود نشان داده است که چگونه در عین گسترش این اعتبار دگرگونی طلب عقل — اعتباری که با حلول مدرنیته، بیش از هر چیز در تلاش برای فسخ تفکیک کانتی خرد و ایمان در برابر اختاپوس بتواریگی مقاومت می‌کند — وجه ابزاری عقلانیت لازم برای حرکت در لابلای موانع تحمیلی واقعیت موجود را نیز رعایت می‌کند.

امکان گزارش روشن برخی تعامل‌های ناگزیر با واقعیت موجود که همیشه در پس پرده و به‌نحوی ناپیدا پیش برده می‌شوند، به این دلیل از حاکمیت سلب شده است که هر نمونه‌ای از چنین تعاملی معمولاً از منظر انقلاب به صورت سازش، محافظه‌کاری و عقب‌نشینی داوری می‌شود. این حقیقت را زمانی آشکارتر می‌بینیم که حاکمیت به هر بهایی همچنان به تندروترین جناح‌های انقلابی خود نیاز دارد. وقتی چیزی نفی می‌شود، معمولاً نمود بیرونی تمام عُرف‌های جاافتاده و جهانی مرتبط با آن نیز، گاه با درجات خطای زیاد یا کم، با انگ «واقعیت موجود» انکار می‌شوند؛ تا مدت کوتاهی پس از پیروزی انقلاب اکتبر نواختن گیتار، به دلیل فرهنگ غربی و آمریکایی ملازم با آن، در روسیه ممنوع بود؛ من با اینکه در نفی تمام و کمال بتواریگی «واقعیت موجود» گرایش سیاسی و عقیدتی محکمی دارم، اما شخصاً نمی‌توانم با شکل بیرونی بسیاری از این نفی‌ها همدلی کنم. بااینهمه وقتی از دیدگاه حاکمیتی به موضوع نگاه می‌کنم، نیک درمی‌یابم که در مدار نگه‌داشتن نیروهای انقلابی تا چه اندازه مستلزم تأیید ولو صورتی پافشاری جزمی آنها بر نمودهای فعلی انکار انقلابی‌ست. پرسش یک حاکمیت انقلابی این است که چگونه می‌توان در عین عملکرد عقل انقلابی، عقل معاش را برای تنظیم تعامل خود با واداشت‌های ناگزیر واقعیت موجود که همیشه سبب رسمیت‌بخشیدن به درجه‌ای از این عقلانیت می‌شوند، حفظ کرد: چیزی شبیه یک گرایش پادیستار (اپوزیسیون) داخلی که رسمیتش نتیجه‌ی نیروی اجتماعی انکارناپذیری‌ست که او نمایندگی‌اش می‌کند. پُر روشن است که در ابعاد گسترده‌تر، این پذیرش انتقادی واقعیت تاریخی، سامانه را به درجات گوناگون در برابر لیبرالیسم آسیب‌پذیر می‌کند، حقیقتی که در ایران پیداتر از آن است که توضیح بیشتری بخواهد. اما آنچه برای حاکمیت انقلابی از این درونی‌سازی ناگزیر پادگرایش خویش خطرناک‌تر است، جوهریت‌دادن به نمود کاذب و فریبنده‌ایست که این درونی‌سازی به خود می‌گیرد. گرچه به نظر من حاکمیت کمابیش از این واقعیت آگاه است که اینکه در آغاز انقلاب جبهه‌بندی در برابر ضدانقلاب با پرسش حجاب گره خورد، امتیاز بادآورده‌ای برای ضدانقلاب و به‌ویژه درایه‌ی درونی‌شده‌ی آن بود، بااینهمه

عناصری از این انقلاب همچنان این امتیاز را در حساب خود می‌پندارند و چون در قلمروهای دیگر، به ویژه عقب‌راندن سیاسی و نظامی امپریالیسم در آسیای باختری پیروزی‌های چشمگیری داشته است، این امتیاز را نیز خودبه‌خود همبسته‌ی جوهری موفقیت خود می‌پندارد؛ در نتیجه حتا هنگام رویارویی با اتفاقی که این روزها رخ داده است، حتا اگر حکم خدا باشد به توضیحی قانع‌کننده‌تر از اینکه «این حکم خداست» نیاز نمی‌بیند. در تفسیرهای رایج که به‌ویژه این روزها با صدایی بلندتر و حق‌به‌جانب‌تر از همیشه شنیده می‌شوند، خطای قاطعی رخ می‌دهد و آن اینکه سرسختی این عنصر بیش‌انقلابی بر موضع خویش را با «گوش ناشنوی» حاکمیت یکی می‌گیرد؛ اما مسلم است که حاکمیت انقلابی نسبت به این گرایش بیش‌انقلابی درجه‌ای از استقلال هویتی دارد، استقلالی که محصول قرارگرفتن در جایگاهی افزون بر رهبری یک جنبش یا سیاست انقلابی، یعنی جایگاه حکمرانی است، جایگاهی که گرایش بیش‌انقلابی هیچ درکی از مقدرات آن ندارد. پرهیز از تحویل یکباره و یکسره‌ی فرمان حکمرانی به گرایش بیش‌انقلابی از این درک معقول حاکمیت برمی‌خیزد که این گرایش عاملیت و اثرگذاری هر قدر مکروه و واقعیت موجود را هرگز در محاسبات حداکثری و آرمان‌خواهانه‌ی خود نمی‌آورد و این در شرایطی می‌تواند به نابودی کلیت ساختمان انقلاب بینجامد. در نتیجه حاکمیت گاه حتا در نتیجه‌ی برآورد درست یا نادرست خود از ضرورت میزانی از امتیازدهی به واقعیت موجود، خواست این عنصر سرکش را که در جوهر با آن همانسته است، نادیده می‌گیرد. نکته‌ی بسیار مهم اینکه تا آنجا که حاکمیت با واقعیت موجود اینهمان نشده و سرشت انقلابی خود را وانهاده است، در توضیح عمومی این امتیازدهی‌های ناگزیر سکوت می‌کند، چون هر توجیهی گرایش بیش‌انقلابی را به ایستار خروج ساختاری می‌راند؛ به‌دیگرسخن، با اینکه حاکمیت همچنان در جوهر خود به سویه‌های اساسی این جناح می‌گراید، اما از آنجا که نمی‌تواند آن را به لحاظ‌کردن ضرورت‌های فعلیت تاریخی‌ای قانع کند که به صرف نمودشان برای این جناح تداعیگر نوعی پادگرایش تعدیل هستند، همچنان گفتار سفت و سخت گرایش بیش‌انقلابی را پیش می‌گیرد، اما در عین حال حرکت کل فرایند روی شیب ملایم روند طبیعی و تاریخی تاکنونی‌اش را به شیوه‌ای نامحسوس حفظ و هدایت می‌کند؛ تأکید می‌کنم که این راهبری نهفته با التزام به همان سویه‌های اساسی گرایش بیش‌انقلابی در عین ملاحظه‌ی الزام‌های امنیتی و حکمرانی محور «واقعیت گرایش‌های موجود» پیش گرفته می‌شود، و این پدیده‌ای نیست که امروز در هیچ‌جای جهان جز ایران بازیافتنی باشد.

در این روزها شاهد اعتراض‌های شدیدی بودیم با این درونه که چرا حاکمیت قانون حجاب اجباری را به‌رغم این همه هزینه‌ی مادی و حیثیتی کنار نمی‌گذارد. این لجاجت ظاهری بنا به عادت به نوعی خشک‌اندیشی دینی منتسب می‌شود که صدای رسای آن را بیشتر در رسانه‌ها و نوشته‌های جناح‌های مکتبی می‌شنویم. چنانکه پیشتر گفتم، معمولاً در سکوت یا طفره‌روی معنادار حاکمیت، برداشت همین جریان‌های سرسخت به پای او نوشته می‌شوند، اما روشن است که اراده‌ای ناپیدا در ساختار قدرت، حدی از تعامل یا شاید «توافق فرهنگی» با جامعه را در مواردی مانند آنچه موضوع بحث این روزهاست، در چهار دهه‌ی گذشته و به‌ویژه دو دهه‌ی اخیر پیش برده است. این گشایش تدریجی و نرم‌آهنگ اگر قرار بود تنها با پافشاری طرف صاحب‌نفع و عقب‌نشینی یکطرفه‌ی حاکمیت صورت گیرد، اصلاً بدین شکل رخ نمی‌داد. فرایندی که این سال‌ها در برابر چشمان ما با وضوحی چشمگیر اما به آهنگی ملایم در حال پیشروی بود، در نتیجه‌ی تصادف اخیر و با قشقورق فرصت‌طلبانه‌ی اوباش، حاکمیت را وادار به سخن گفتن درباره‌ی چیزی کرد که در سکوت و بی‌سروصدا حرکت مطلوب‌تری می‌داشت. روشن است که وقتی صحبت بر سر اعلام موضع رسمی در برابر قانونی‌بودن حجاب اجباری باشد، حاکمیت که نمی‌خواهد همبسته‌ی جوهری خود، یعنی گرایش بیش‌انقلابی را به خروج سوق دهد، حرفی جز آنچه این گرایش می‌زند، برای گفتن ندارد و این البته بیش از همه مطلوب آن نیرویی است که در شرایط تنش اجتماعی از پررنگ کردن همانستگی گفتاری انقلاب و حادثه‌انقلاب برای تحریک اعصاب عمومی و انکار روندهای سنجیده‌تر و مزمن‌تر سود می‌برد: ضدانقلاب. این نیرو مطلقاً مایل نیست که جامعه دقیقه‌ای به این حقیقت بیندیشد که در سال‌های گذشته، عملاً از اجبار حجاب در جامعه جز نامی باقی نمانده بود و سرعت طبیعی این روند به‌نحوی قابل پیشبینی این نتیجه را به‌طور روزافزون تقویت می‌کرد؛ واقعیت این است که در این سال‌ها نوعی توافق ناگفته و نانوشته میان حاکمیت و گروه‌هایی که خواسته‌هایشان به بخشی از واقعیت موجود تبدیل شده است شکل گرفته است که بر پایه‌ی آن هر دو طرف بخشی از موجودیت دیگری را به رسمیت می‌شناسند (این حقیقت را در وحشت انکارناپذیر ضدانقلاب از گسترش انگاره‌ی «رواداری تدریجی حاکمیت» در ذهنیت گروه‌های هدف می‌توان دید)؛ در این توافق دوسویه، آنچه این گروه‌ها در عوض این بازشناسی غیررسمی و تدریجی خواسته‌هایشان از سوی حاکمیت به حاکمیت می‌دهند، این است که دیگر بر لغو رسمی قانون موجود پافشاری نمی‌کنند، دستاوردی که تا حدی گرایش بیش‌انقلابی و جریان‌های

اجتماعی گرداگرد آن راه، به رغم ابراز ناخرسندی‌های گاه‌گاهشان از وضعیت حجاب — که گشت‌های به همان‌اندازه گاه‌وبیگاه و روبه‌کاهشِ موسوم به امنیت اخلاقی را سبب می‌شوند — نزدیک خود نگاه می‌دارد.

نباید فراموش کنیم که در زمان فراخوان برای پانهادن به میدان نبردهای سهمناک در ابعاد ملی و منطقه‌ای — از جنگ با صدام تا جنگ با داعش — خط اول اعزام را همین نیروهای مکتبی و از حیث خُلق و خو تندمزاج متمایل به گرایش‌های بیش‌انقلابی تشکیل می‌دهند، و آنها هم درباره‌ی جوهریتِ تعلقات هنجاری خود ایمان سرسختانه‌ای دارند. انقلاب ایران برای سازماندهی بسیج مردمی عراق به فتوای آیت‌الله سیستانی نیاز داشت؛ جمع‌کردن غائله‌ی صدر جز با دخالتِ آیت‌الله حائری امکان‌پذیر نبود؛ در پدیده‌هایی چون راهپیمایی اربعین، این انقلاب استمرار نسل‌به‌نسل سوژکتیویته‌ی خود را تضمین می‌کند. از این دست نمونه‌ها که در آنها باید برای پیشبرد یک مبارزه یا تثبیت مرحله‌ای از پیروزی، عناصر دینی و حتا شخصیت‌های برجسته‌ی مذهبی، با همه‌ی ابژه‌های گفتمانی‌ای که خواسته یا ناخواسته در این اقلیم پرورش می‌یابند وارد عمل شوند، در تاریخ انقلاب ایران و مقاومت منطقه بیشمار است. این گروه‌ها گاهی درباره‌ی مسائلی چون کم‌کاری در وضعیت پوشش زنان پرخاشی به حاکمیت می‌کنند و حاکمیت نیز برای اقناع آنها چند روزی گشت‌ها را ولو به‌شکل صوری به خیابان می‌آورد و تصادف اخیر در یکی از همین‌ها رخ می‌دهد؛ در این لحظه حاکمیت نه می‌تواند به صراحت اعلام کند که سیاست اصلی‌اش نه گشت‌ها بلکه همچنان همان روند تعدیل تدریجی چنددهه‌ای‌اش است، و نه می‌تواند صورت‌بندی حقوقی را یکباره حذف کند، اما به باور من به خوبی از نابسندگی تبیینی گفتارِ بیش‌انقلابی در این موضوع نزد مخاطب عمومی آگاه است، حتا اگر گزینه‌ای چون کوشکی در تلویزیون به‌عنوان نماینده‌ی گفتار رسمی حاکمیت بازنمایی می‌شود. اما روشن است که مخاطب گفتار کسی چون کوشکی نه عموم جامعه، بلکه خود گرایش‌های سرسخت پیش‌گفته است: "حاکمیت همچنان بر حقوقی‌بودن موضوع دعوا در همان صورت‌بندی تاکنونی پافشاری می‌کند و اگر در واقعیت روند به‌گونه‌ی دیگری پیش رفته است، ایراد کار در شیوه‌ی عمل بوده است". اینجا گویی روند مذکور تاکنون خارج از فرمان خود حاکمیت و به‌رغم خواست آن تحقق یافته است، حال آنکه اگر از منظر روبرو به موضوع نگاه کنیم، نقش هدایت عقلانیِ درازآهنگِ حاکمیت برای رسیدن به تفاهمی میان‌اذهانی به‌روشنی پیداست.

شکی نیست که پرهیز از تولید هر بهانه‌ی خروج ساختاری و درعوض سرخط‌نگه‌داشتنِ گرایشِ بیش‌انقلابی، بخشی از دستور حاکمیت انقلابی‌ست، اما اینکه حاکمیت به‌رغم برخی هزینه‌های ناخواسته،

همچنان بر محوریت گفتمانیِ باورهای این گرایش در صورت بخشی به نظام قوانین جامعه پافشاری می‌کند، نشان از فعلیتِ امیدبخشِ وضعیتی دارد که در آن هر لحظه ممکن است حاکمیت ورود نیروهای بیش انقلابی به صحنه را لازم ببیند، نشانه‌ای که همیشه و حتا در دلسردکننده‌ترین وضعیت، بر زنده بودن هسته‌ی اصلی انقلاب دلالت دارد؛ وگرنه حاکمیتی که یکسره و یکباره تن به مرجعیتِ مطلقِ واقعیت موجود و مشروعیتِ اهریمنیِ عقل/ابزاری داده باشد، بنا به منطق همان عقل ابزاری نباید هزینه‌های عظیمِ رویدادهای پُربسامدی مانند وقایع این روزها را در ازای خرسندسازی نیرویی که دیگر هیچ پیوست جوهری‌ای با آن و هیچ نیاز اجتماعی‌ای به آن ندارد تاب آورد. عقلانیتی که باید به حاکمیت انقلابی ایران نسبت داد را می‌بایست در این واقعیت جُست که در عین التزام جوهری به انقلابی که در طول چهل سال و با خط‌شکنیِ نیروهای بیش انقلابی خود به سراسر منطقه و فراتر از آن صادر کرده است، روندهای تعدیلی تحمیلی از سوی واقعیت موجودی که این پیشروی خواه‌ناخواه می‌بایست در بطن آن تحقق یابد را به آهنگی سنجیده مدیریت و اجرا کرده است. تلاش ایران‌ستیزان برای آنکه، به رغم مشاهده‌ی تغییرات فاحش چهل‌ساله، گفته‌های کسی چون کوشکی را به عنوان رویکرد اصلی حاکمیت در قبال پرونده‌های گشوده‌شده جا بزنند، البته سوخت بر آتش می‌ریزد، اما این شیطنت قابلیت از بین بردن این عینیت چنددهه‌ای را ندارد، عینیتی که در تدبیر نهادهایی چون رهبری، شورای عالی امنیت ملی، دستگاه‌های اطلاعاتی و امنیتی، و حتا ستاد کل نیروهای مسلح، با عقلانیتِ دووجهیِ غیرقابل سنجش با معیارهای عقل ابزاری تحقق یافته است.

به دیده‌ی من، این برداشت که حاکمیت بدون هیچ برآورد پیشینی از واکنش‌های اجتماعی به امثال گشت‌های امنیت اخلاقی، کارِ خود را برپایه‌ی یک ذهنیت فقهی محض انجام می‌دهد و سپس با هزینه‌ی سنگینی چون آشوب‌های این روزها روبرو می‌شود اعتباری ندارد، چون این ارزیابی نه در مورد احتمال یک اتفاق خاص، بلکه در مورد روند درازمدتِ کاهش محسوس و تدریجی فشار بر سر حجاب پیشاپیش انجام شده است؛ به این معنی که حاکمیت از پیش و بلکه به تجربه می‌داند که به رغم روندِ کاهش این حضور، برخوردها و تصادف‌هایی از این دست در طول این روند اجتناب‌ناپذیر خواهند بود؛ بر همین پایه احتمال وقوع آشوب‌ها، به‌ویژه با وجود کمین‌های بیشمار فرصت‌طلبان، در چنین پرونده‌هایی قاعدتاً باید محاسبه شده باشد. اینجا بخشی از همان عقلانیت ابزاری تحمیلی به حاکمیت برای تنظیم مواجهه با این پرونده دیده می‌شود: در شرایطی که شعار مشهور منصور حکمت ("انقلاب آینده‌ی ایران، یک انقلاب زنانه است") تبدیل به پرچم سیاسی یک جبهه‌ی جهانیِ فشار بر حاکمیت ایران شده است، هزینه‌ی آشوب گاه‌به‌گاه در

یک روند تدریجیِ تعدیلِ موضوعِ پرونده پذیرفتنی‌تر از اعلامِ ابطالِ رسمیِ قانونی‌ست که عدول از اصلِ فقهیِ بنیادبخشِ آن برای بخش بزرگی از نیروهای انقلابی و خاستگاه عقیدتیِ آنها، بی‌واسطه به معنی استحاله زیر فشار سیاسی مذکور است. به دلیل وجودِ چنین برآوردِ پیشینی‌ست که الگوی برخوردِ پلیس با این دست آشوب‌ها کم‌کم برای ما آشنا می‌نماید: نخست چندروز به طور مهارشده به آشوب‌ها اجازه‌ی بروز و نمود داده می‌شود، سپس با نشان‌دادن آسیب‌های وارد به دارایی‌های خصوصی و عمومی و لطمات جانی، از عامه‌ی مردم برای تظاهرات و اعلامِ براءت و انزجار دعوت می‌شود، و از روز بعد پلیس آشوب‌ها را به‌طور ضربتی جمع می‌کند. روشن است که فرایند تعدیلِ تدریجی، با ملاحظه‌ی این هزینه‌های گاه‌وبیگاه، در طول همه‌ی این سال‌ها با درجه‌ای از عقلانیت حاکمیتی و با شیبه‌ی ملایم هدایت شده است، آنچنانکه هم از تَجَرّیِ یکباره‌ی بیش‌انقلابی‌ها پرهیز شود و و هم رفته‌رفته شرایط برای توافق میان‌ذهانیِ حاکمیت و برخی سازنده‌های واقعیت موجود اجتماعی فراهم شود که بهانه را از دست او باشی بگیرد که از اجرای حکم قصاص یک متهم به قتل هم اهرم فشاری برای پیشبرد طرح استحاله و عُرفی‌سازی سیاست و حقوق در ایران می‌سازند. این برآوردهای پیشینی گاه تا مرتبه‌ی به‌رسمیت‌شناختن نسبیِ عنصر معترض در سطح سیاسی پیش می‌رود؛ استمرار حضور چهره‌هایی چون احمدی‌نژاد یا برخی اصلاح‌طلبانِ همدل با بسیاری از حرکت‌های ضدساختاری (مانند جنبش سبز) در نهادهایی چون مجمع تشخیص مصلحت یا دیگر ارکان انتصابیِ مرتبط با امر تصمیم‌سازی‌های کلان، به صرف بهره‌گیری از تجربه‌های اجراییِ عالی‌رتبه‌ی گذشته‌ی آنها در دولت و مجلس قابل درک نیست، چون رأی هیچ طرفِ مشاوره‌ای یکسره عینی و فارغ از ذهنیت و سلیقه‌ی گروه اجتماعیِ نزدیک به او شکل نمی‌بندد، به‌ویژه اگر این گروه بارها به تحریک خود او راهی خیابان شده باشد. اینجا کمابیش با چیزی شبیه رفتار نهادهای امنیتی در رصد و سنجش اندرکنش‌های ممکنِ حوزه‌های تنش‌خیز با سیاست‌های محتمل روبرویم، رصدی که نه الزاماً برای سرکوب این حوزه‌ها بلکه برای تنظیم تصمیم‌ها با درنظرداشتن انواع تغییرات احتمالی در تابع توزیع جرم و انرژی اجتماعی پس از تکانه‌ی حاصل از تصمیم‌سازی تمهید می‌شود.

اگر این نکته اندکی لحنِ جامعه‌شناختی دارد، به سبب آن است که سخن بر سر وجودِ عرصه‌ایست که قدرت انقلابی، برخلاف تحلیل‌هایی که آن را به عدم عقلانیت عُرفیِ هزینه و فایده متهم می‌کنند، در ساخت و پرداخت زمینه‌ی بهینه برای پیشبرد و گسترش طرح انقلابی خود، ناگزیر برای تعامل با واقعیت موجود به درجاتی از عقل ابزاری تن می‌دهد؛ نوعی کاربستِ عقل ابزاری در خدمتِ عقلانیت انقلابی که

سنجش و گزارش آن برای جامعه‌شناسی در واقع ناممکن است: گفتار علوم اجتماعی دانشگاهی نمی‌تواند توضیح دهد که چگونه سامانه‌ی سیاسی‌ای که خود در ابعاد چشمگیری در چرخه‌ی نفرت‌انگیز صنعت فرهنگ افتاده است و گاه حتا از رویه‌های کالایی‌سازی فرهنگی غرب (برنامه‌هایی چون اکس فکتور و گات تلنت و ...) الگوبرداری‌های ناشیانه و زنده‌ای می‌کند، همچنان بر صورت حقوقی حجاب، تا حد حضور گشت‌های خیابانی پافشاری می‌کند. در این تردیدی نیست که پذیرش ولو اکراه‌آمیز هر درجه‌ای از عقل‌ابزاری و شناخت‌شناسی ملازم با آن، گشایشی به همان درجه در حفاظ معرفت انقلابی جوهریست که علیه عدمی قیام کرده است که خود را پیوسته در هیئت کاذب «واقعیت موجود» تکرار می‌کند. گرچه این مخاطره لحظه‌ای روح را آرام نمی‌گذارد، اما هرگز توجیه‌کننده‌ی آن سستی قلبی نیست که برای خروج از زیر فشار روانی قرارگرفتن در موقعیت مخاطره، پیشاپیش تن به قطعیت آرامش‌بخش ناامیدی می‌دهد.

مهرماه ۱۴۰۱